



عقل موردنظر فلسفه اسلامی با استمداد از عقل قدسی بالنده می‌شود

سید سلمان صفوی گفت: عقل در اندیشه مدرن غربی، عقل جزئی است در حالی که فلسفه اسلامی معتقد است عقلی ما را به حقیقت رهنمون می‌سازد که با عقل کلی و عقل ربانی و عقل قدسی مرتبط باشد.

سید سلمان صفوی گفت: عقل در اندیشه مدرن غربی، عقل جزئی است در حالی که فلسفه اسلامی معتقد است عقلی ما را به حقیقت رهنمون می‌سازد که با عقل کلی و عقل ربانی و عقل قدسی مرتبط باشد.

به گزارش خبرنگار مهر، سید سلمان صفوی، موسس و سردبیر مجله ترانسندنت فیلسوفی لندن، فیلسوف نوصدرایی و مولف دهها جلد کتاب و مقاله در حوزه فلسفه اسلامی و فلسفه تطبیقی است. «نقد فلسفه مدرن غرب» و «زندگی و فلسفه ملاصدرا» دو کتاب مهم فلسفی او هستند. دو کتاب در دست انتشار وی «تأملی در فلسفه سیاسی» و «تأملات فلسفی» هستند.

در گفتگویی با وی تفاوت‌های فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را مورد بررسی قرار دادیم

*ابتدا بفرمائید، فلسفه چیست؟ فیلسوف کیست و چه فرقی با متکلم دارد؟

واژه فلسفه برگرفته از کلمه یونانی فیلسوفی به معنای دوستدار حکمت است. فلسفه در آغاز طریق ویژه‌ای از زیستن بوده است. فلسفه درباره مسائل و دغدغه‌های اصلی و بنیادی بشریت همچون وجود، معرفت، ارزشها، عقل، ذهن و زبان به کنکاش می‌پردازد. فلسفه با کلام، عرفان، فقه و علوم تجربی متفاوت است و رویکرد آن به مسائل نیز با دیگر علوم تفاوت دارد. روش پرسش و رویکرد فلسفی، پروسه نقد و استدلال عقلی است.

یک متکلم در پاسخ سؤال اساسی پیشاسقراطی چرا وجود هست به جای آنکه نباشد؟ می‌گوید: خواست خدا چنین بوده است، همچنان که در کتاب مقدس اوستا، تورات، انجیل و ... آمده است. از منظر یک فیلسوف این پاسخ نه تنها قانع‌کننده نیست، بلکه یکی از دغدغه‌های اصلی فلسفی اوست و هر پاسخی به آن بدهد بر دیگر اجزای نظام فلسفی و اندیشه‌ای او اثرگذار است. فیلسوف نمی‌تواند صحت گزاره‌ای را به صرف ارجاع به کتاب مقدس و سخن پیشینیان و بزرگان بپذیرد، چرا که آن وقت دیگر فیلسوف نیست، بلکه یا متکلم است یا مقلد.

اساس کار فیلسوف، فعل اندیشیدن است. فعل اندیشیدن با مطالعه کتب فلسفی و آراء دیگران به کلی متفاوت است. اندیشیدن فلسفی یک فعل درون‌ذهنی - روحی است که به صرف خواندن، مطالعه و تحقیق حاصل نمی‌شود، چنان که حتی در برخی موارد خواندن زیاد اسباب تعطیلی فکر مستقل می‌گردد. فیلسوف با مراجعه مستقیم به طبیعت و جهان و در پیش گرفتن پروسه خلاق دیالکتیک انتزاع اصول و مفاهیم کلی از طریق گفتمان مستقل عقل و جهان بیرون از ذهن به تفحص در فهم و کشف واقعیت می‌پردازد. برای فیلسوف نتیجه گفتمان خلاق ذهن و جهان حجت است. فیلسوف در امر فلسفی تنها آتوریته عقل را می‌پذیرد، نه آتوریته هر امر دیگری را که امکان دارد در روشهای دیگر معتبر باشد.

فلسفه مدرن غرب دال بر مضامین نفی الهیات، اصالت ماده، سیانتیسم، شکاکیت، کمیت‌گرایی و اومانیسیم الحادی است

دغدغه فیلسوف پی‌گیری فهم حقیقت است. او در آغاز راه نه مطمئن است که حتماً به حقیقت می‌رسد و نه اطمینان دارد فهم و یقین او مورد قبول دیگران نیز واقع می‌شود، چنان که تاریخ جهان اندیشه همواره گواه اختلاف و تعارض آراء فیلسوفان بوده است و نقد عقل محض کانت و تراکتاتوس و تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین نیز ناجی آن شد.

فیلسوف در درد زایمان حقیقت در پروسه فهم واقعیت، سرسپرده هیچ مقام و قدرت سیاسی، دینی و اجتماعی نیست. او صرفاً سرسپرده نتایج شکارهای شاهین عقل است. فیلسوف دغدغه اقناع و دیالوگ با دیگر اندیشمندان را دارد. فیلسوف با مدرس تاریخ فلسفه همسان نیست. فیلسوف اهل اندیشه با شاهین عقل است و ضمن احترام به عقاید دیگران در ارزیابی اندیشه‌های فلسفی تنها ترازوی عقل را مد نظر دارد. فیلسوف از فدا کردن جان خویش برای دفاع از حقیقت دریغ نمی‌ورزد. فیلسوف را دغدغه نام و نان و جاه و جان نیست، بلکه دغدغه او پرده برداری از حقیقت است؛ همچنین سقراط، شیخ اشراق و ملاصدرا.

فلسفه مدرن غرب به فلسفه ای اطلاق می شود که رنه دکارت فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم بانی آن است. فلسفه مدرن غرب دال بر مضامین نفی الهیات، اصالت ماده، سیانتیسم، شکاکیت، کمیت گرایی و اومانیسزم الحادی است.

*اگرچه تاریخ فلسفه غرب سه هزار سال است و اجمالی از آن شاید امکان نداشته باشد اما در حد امکان اشاره ای به روندی که فلسفه غرب طی کرده است بفرمایید.

تاریخ اندیشه فلسفی همانند تاریخ زندگی اجتماعی انسان، تاریخی سرشار از سربلندی و افتخار توأم با ناکامی ها و شکستهای فراوان است. تعریف کلاسیک فلسفه این است که فیلسوف، جهانی شود ذهنی همچون جهان بینی، اما نکته مهمی که فائلان به این نظر از آن غافل اند این است که این تعریف مقام انشاء است و یا مقام آنچه در تاریخ معرفت رخ داده متفاوت است. بدین معنا که مقام پیشینی فلسفه با مقام پسینی تفاوت اساسی دارد و فلسفه باید معرفت فلسفی خود را از ظرف تاریخ نشان داده باشد. فلسفه در مقام پسینی تلاشهای گوناگون و بی شمار اندیشمندان بزرگ در طول تاریخ حیات اندیشه بشری برای فهم اساسی ترین مسائل مربوط به انسان، هستی و معرفت شناسی است، بدون آنکه آراء هیچ یک از مکتب های فلسفی مورد اجماع و توافق همگانی واقع شده باشد، در حالی که اندیشه های هر فیلسوف از نظر خودش عین حقیقت، قطعی و یقینی است.

به نظر می رسد فلسفه بیشتر در مقام طرح سؤال و دعوت انسان در تأمل اساسی ترین مسائل است؛ تا در مقام و موقف پاسخ گویی و ارائه راه حل قطعی، کامل و بدون چون و چرا، لذا علاوه بر اطلاع از اندیشه های فیلسوفان بزرگ و توجه به سنت و فرهنگ فلسفی خود و همچنین اقوال جاویدان فلسفه در طول تاریخ باید همچنان به کند و کاو در مسائل فلسفی اشتغال ورزیم و بدون تأمل و تدبر به تقلید خشک و تکرار اقوال پیشینیان که جایگاه مهمی در حیات اندیشه دارند نپردازیم. اندیشیدن در پهنه مسائل فلسفی را همچنان باید ادامه دهیم، چرا که دریافت و فهم مسائل و مشکلات اندیشه ای حتی اگر به یافتن پاسخی قطعی منجر نشود؛ امیدوارکننده و اسباب بیداری فکر و نفوس بشری است.

فیلسوف در درد زایمان حقیقت در پروسه فهم واقعیت، سرسپرده هیچ مقام و قدرت سیاسی، دینی و اجتماعی نیست. او صرفا سرسپرده نتایج شکارهای شاهین عقل است

فلسفه مدرن غرب که مؤسس آن را دکارت می دانند در پی نارسایی های فلسفه قرون وسطی و تغییر و تحول در دو حوزه علم و دین به وجود آمد. این فلسفه متأثر و متعامل با ابعاد دیگر هندسه معرفت آن دوران است و تغییر و تحولات جدیدی که در این فلسفه رخ داده نیز هماهنگ، متناظر و در دیالوگ با دیگر اضلاع معرفت عصری بشری است.

اجمال سیر فلسفه غرب عبارت است: دوره پیشاسقراطی، دوره سقراطی، دوره اسکندریون و پس از آن قرون میانه (فلسفه مسیحی در قرون وسطی شکل گرفت) فلسفه مدرن و فلسفه معاصر.

قرن هفدهم در جهان اسلام و غرب یک نقطه عطف به شمار می رود. حکومت صفویه دوران طلایی تمدن اسلامی - ایرانی است. ملاصدرا نیز متعلق به همین دوره است. با ظهور ملاصدرا، فلسفه جدیدی در ایران شکل گرفت که تا امروز نیز ادامه دارد. در قرن هفدهم همزمان با ظهور ملاصدرا در ایران، فیلسوفی بنام رنه دکارت در فرانسه ظهور کرد که بنیانگذار فلسفه مدرن غربی به شمار می رود. فلسفه مدرن تا ظهور فیلسوف دیگری به نام نیچه با سه گرایش اصلی راسیونالیسم، آمپیریسم و ترکیبی دوام یافت. فریدریش نیچه مکتب جدیدی با عنوان پست مدرنیسم بنیان نهاد، البته باید توجه داشت که پست مدرنیسم مسأله بخشی از جامعه علمی جهانی است و عمومیت ندارد.

مکتب راسیونالیسم و تجربه گرایی در دوره فلسفه مدرن تأسیس شده اند. دکارت، اسپینوزا و لایب نیتس با معرفی عقل به عنوان تنها منبع معتبر شناخت، نتایج حاصل از تجربه و مشاهده را بسیار متزلزل تر از آن خواندند که بتوان به آنها اعتماد کرد. در حالی که تجربه گرایان به عنوان یکی از گرایشهای اصلی در شناخت شناسی و نقطه مقابل عقل گرایی، همه معرفت های بشری را مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از تجربه حسی و حواس پنج گانه خواندند. جان لاک و هیوم از شمار مهمترین تجربه گرایان به شمار می روند.

فلسفه ایمانوئل کانت ترکیبی از عقل گرایی و تجربه گرایی بود. کانت در نقد عقل محض می گوید: درست است که بخشی از علم و شناسایی ما از راه حواس حاصل می شود، اما تمام علم ما نمی تواند نتیجه حواس باشد. بدین سان او ضمن تأیید ضمن راسیونالیست ها و آمپیریست ها تا حدی برای آنها معین کرده است. کانت معتقد است معرفت با تجربه حسی شروع می شود، اما ذهن انسان می تواند احکام تألیفی ماتقدم را بسازد که برای تجربه معتبر است.

کانت با طرح احکام تحلیلی، تألیفی، ما تقدم و ماتاخر بر این باور بود که علم ما مبتنی بر احکام ذهن ماست و احکام ذهن بر دو گونه تحلیلی و تألیفی است. احکام تحلیلی که محمول در ضمن موضوع مندرج اند، معلومات ما تقدم اند و از تجربه حسی منتج نمی شوند، اما احکام تألیفی که براساس آنها محمول، معلومات جدیدی به دست نمی دهد که حاصل تصور خود موضوع باشد از راه تجربه به دست می آید. کانت استدلال می کند برخی از احکام تألیفی مانند ریاضیات (زمان و مکان) و اولیات عقلی در تمام علوم دخالت و ضرورت دارند و ما تقدم اند، یعنی مستقل از تجربه اند و ساختار ذهنی بشر بما هو بشر هستند.

*فلسفه مدرن غربی با چه چالشهایی روبرو است؟

نقاط چالش برانگیز فلسفه غرب در برش اول به دو حوزه تقسیم می شود: حوزه معرفت شناسی و حوزه وجودشناسی. در حقیقت علم اولین موضوع چالش برانگیز در حوزه معرفت شناسی بین فلسفه اسلامی و فلسفه مدرن غربی است. مغالطه ای که در این مورد رخ داده و به نوعی سبب بدفهمی شده، بدفهمی در ترجمه علم، معرفت و ادراک است.

در زبان انگلیسی، علم با سه اصطلاح شناخته می شود: (Science, Knowledge, Perception). از دوره مدرن بین علم و معرفت تفاوت اساسی ایجاد شد. علم به معنای Science، عموماً به علوم تجربی ارجاع می شود. ارجاع علم به علوم تجربی نخستین انحرافی است که در حوزه معرفت در فلسفه مدرن غربی رخ داده است، یعنی معرفت و علم را به یک معنا در نظر گرفته اند و بدین ترتیب مفهوم علم، با علم تجربی یکسان منظور شده است. محل اصلی مناقشه فلسفه اسلامی با فلسفه مدرن غربی همین مورد است.

دکارت، علم را مجموعه قضایای حقیقی یا صادقی می داند که در یک ارتباط سازمان یافته با یکدیگر قرار دارند. در این راستا یک مشرب فکری تحت عنوان دکارتیزم ها به وجود آمد که پس از دکارت افرادی از قبیل مالبرانش، اسپینوزا و لایب نیتس از چهره های شاخص آن به شمار می روند.

فلسفه صدرایی علم را وجودی اگزیستانسیال یا امری وجودی می داند و معتقد است، هرچه علم توسعه یابد به همان نسبت بر عالم نیز تأثیر دارد و عالم به لحاظ وجودی رشد می یابد. بنابراین هر چه موضوع علم منظم تر و رشد یافته تر باشد، عالم نیز رشد بیشتری خواهد کرد. بدین ترتیب علم امری وجودی است و صرف قضایای صادق یا حقیقه مرتبط با یکدیگر نیست، البته در این مقوله مباحث کمیت گرایی و کیفیت گرایی نیز مطرح می شود. سیطره کمیت گرایی در تمدن غربی تحت تأثیر فلسفه مذکور صورت می پذیرد و در مقابل تفکر کیفیت گرا قد علم می کند.

براساس این تفکر سؤال از چیستی هستی و چیستی معرفت به زاویه می رود و سؤال چرایی و چگونگی مطرح می شود. به عبارتی با به زاویه رفتن سؤال از چیستی، این امر به فراموشی سپرده می شود.

مهمترین چالش فلسفه اسلامی با فلسفه مدرن در حوزه های معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و متافیزیک است. فلسفه مدرن با طرح سؤالات جدید و رویکردهای نوین به شکل گیری فلسفه نوصدرایی که در مقابل آن علم برافراشت، کمک کرد. فلسفه مدرن با دمیدن پله به پله شکاکیت، خداگریزی، اومانیزم الحادی، کمیت گرایی و حذف متافیزیک از فلسفه، نقش منفی در رشد حیات معقول بشریت ایفا کرده است.

مهمترین چالش فلسفه اسلامی با فلسفه مدرن در حوزه های معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و متافیزیک است

*چه تفاوتهایی بین فلسفه اسلامی و فلسفه غربی به طور کلی وجود دارد؟

فلسفه اسلامی با سایر علوم اسلامی همچون کلام، فقه، اصول و تاریخ متفاوت است. فلسفه با علم کلام و عرفان تفاوت ماهوی دارد و نسبتی هم با فقه و اصول ندارد. فلسفه اسلامی به سه کتب تقسیم می شود: مدرسه مشائون که بنا بر مشهور کندی، فارابی و ابن سینا نمایندگان اصلی آن هستند. مکتب اشراق که شهاب الدین سهروردی مؤسس آن است و حکمت متعالیه که صدرالمتالهین (ملاصدرا) مؤسس آن به شمار می رود. فلسفه نوصدرایی در چارچوب اصول فلسفه صدرایی در گفتمان با مسائل فلسفی دوره مدرن می پردازد و فلسفه صدرایی را تکامل بخشیده است.

فلسفه غرب با نوعی عقل گرایی شامل عقل جزئی و تجربه گرایی همراه است. در ایران برخی از اهل فلسفه عقل

گرایی را با آنچه در غرب طرح می شود یکسان تصور می کنند. راسیونالیسم یا عقل گرایی در فلسفه دکارت و اصحاب دائرة المعارف بدین معناست که عقل به تنهایی و بدون نیاز به عامل دیگری برای انسان کافی است. در صورتی که بین عقل گرایی در اندیشه اسلامی و تفکر غربی تفاوت ماهوی وجود دارد. عقل در اندیشه مدرن غربی عقل جزئی است، در صورتی که ما معتقدیم عقلی ما را به حقیقت می رساند که با عقل فعال، عقل کلی و یا به تعبیر مولانا عقل ربانی در ارتباط باشد. بنابراین عقل ربانی متصل به عقل کلی است و می تواند ما را به حقیقت رهنمون شود.

عقل مورد نظر فلسفه اسلامی با استمداد از عقل قدسی بالنده شده، به حقایق هستی شناسانه عمیق تری دست می یابد. در فلسفه اسلامی با محوریت توحید، همه عرصه های هستی عین الربط إلى الله تبیین می شود؛ چنان که عقل بشری نیروی ادراکی دارای مراتبی است که قابلیت بالندگی معرفت شناختی دارد و عقل وحیانی در رشد و شکوفایی خرد آدمیان تأثیر می گذارد. به همین دلیل ابن سینا در اشارات و تنبیهات، در تبیین عقلی و برهانی وجوب و امکان از آیه «و نرى الجبال تحسبها جامدة وهى نمر مر السحاب» و در بحث جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس از آیات آغازین سوره مؤمنون الهام گرفته، به مدد عقل ربانی مسائل غامض فلسفی را مبرهن ساخته اند. در سوی دیگر تجربه گرایان قرار دارند که مخالف اهمیت عقل در فهم حقایق هستند و تجربه را ملاک شناخت حقایق می دانند. پوزیتیویستها با این توجیه که این قضایای غیرتجربی مثل وجود یا عدم وجود خدا از نوع قضایای تجربی و یا ریاضی نیستند، قضایای تجربی را فاقد معنا خواندند. چالش ما با این تفکر بدین سبب است که ضمن صرف اعتقاد به تجربه حسی، همه امور را در تجربه خلاصه می کنند. پوزیتیویسم پس از جدا شدن راسل و جی. ا. مور از ایده آلیسم، در قرن نوزدهم آغاز شد و با پی گیری ویتگنشتاین و آلفرد ایر ادامه یافت.

براساس نظریه پوزیتیویست ها تنها قضایایی که از نظر تجربی تحقیق پذیرند معنادار و مطابق با واقع اند و در غیر این صورت نه معنادارند، نه صادق اند. از منظر پوزیتیویستها چون گزاره های متافیزیکی قابل تجربه حسی نیستند، غیر علمی و مربوط به گذشته تاریخ هستند، در صورتی که شرط ذاتی قضایا و احکام متافیزیکی و حد فارق آنها با علم تجربی و نه معرفت، عدم تحقیق پذیری تجربی آنهاست. بدین ترتیب عدم تحقیق پذیری یا ابطال پذیری تجربی، حد فاصل علم تجربی و غیرتجربی است و به معنای معنی دار یا مهمل بودن نیست. علاوه بر این حتی چنانچه به قول آیر، احکام متافیزیکی نه صادق باشند و نه کاذب، چنین احکامی را منطقی نمی توان مهمل خواند، زیرا با قضیه فاقد معنا متفاوت اند، زیرا از نظر منطقی و معنایی مهمل باید بی طرف باشد، نه خنثی؛ در حالی که این نظریه با چنین فحوای تخفیف آمیز مترادف با کاذب منظور می شود، در صورتی که از نظر منطقی و زبانی، صدق و کذب و معنادار بودن و بی معنایی متفاوت اند.

در فلسفه مدرن غربی عمدتاً طبیعت به عنوان منبع شناخت معرفی شده، از این رو جهان و وجود به مسئله طبیعت تنزل یافته است

برخی از احکام متافیزیکی همچون وجود خدا نیز اگر فرامنطقی فرض شوند، نمی توان با منطق متعارف (به عنوان یکی از زبانهای حقیقت است و نه همه آن درباره آنها حکمی صادر کرد. از سوی دیگر چون اصل تحقیق پذیری پوزیتیویستی مبتنی بر استقراء است و شرط توانائی استقراء نیز مجوز استقراء است و اصل مجوز استقراء، نه صدق منطقی دارد و نه از نوع همان گویی ها یا گزاره های تحلیلی است، بلکه ترکیبی است و بدین ترتیب نقیض آن منطقی ممکن است. بنابراین دلیل عقلانی بر قبول آن وجود ندارد، لذا اصل تحقیق پذیری از اساس بی ریشه است و بر هیچ اصل استواری قوام نیافته و فاقد اعتبار و حجیت است. در فلسفه اسلامی ابزار شناخت در تجربه، عقل و قلب و وحی است. کاشف حقیقت و واقعیت عقل ربانی است نه عقل جزئی، یعنی عقلی است که منور به نور عقل فعال باشد، البته فلسفه اسلامی نافی تجربه نیست و معتقد است وقتی مشاهدات و آزمایشات در ذهن تبدیل به حکم کلی می شود باز هم حکم کلی به وسیله عقل صادر می شود. با این وجود تجربه نیز انکار نمی شود و جزو ابزار شناخت به شمار می رود. بنابراین اگرچه تجربه در تعارض با عقل نیست، اما عقل بر تجربه مقدم است.

ما معتقدیم عقل تا ساحت خاصی قادر به پرواز است، همچنین تجربه و از ساحتی بالاتر یارای پرواز ندارد. این ساحت، ساحت قلب است، البته نه از طریق علم حصولی، بلکه از طریق علم حضوری و شهود، زیرا علم حصولی دارای محدودیت است. امانوئل کانت از این امر به محدودیت قلمرو عقل تعبیر می کند. برخی از ساحتها وجود از طریق قلب و شهود و علم حضوری کشف می شود، از این رو عالم کشف و شهود بالاتر از علم حصولی و عقلانیت است هر چند دارای سلسله مراتب است.

اشکال دیگر به اندیشه غربی این است که آنها تجربه را به تجربه حسی کاهش داده اند، در حالی که علاوه بر تجربه حسی، تجربه دیگری به نام تجربه معنوی نیز خود دارد، البته تفکر غربی هم معتقد به تجربه معنوی اما با جنبه فردی

است. در تجربیات معنویت‌گرایان مشترکاتی وجود دارد. از این مشترکات کلیت و ضرورتی به دست می‌آید که نوعی معرفت و البته نوعی روشن است. ما برخلاف تفکر غربی معتقدیم تجربه معنوی یک قضیه کلی است که مصادیق فراوان دارد.

در فلسفه مدرن غربی عمدتاً طبیعت به عنوان منبع شناخت معرفی شده، از این رو جهان و وجود به مسئله طبیعت تنزل یافته است. بدین ترتیب در دوره جدید ماوراء الطبیعه در پراگماتیزم قرار گرفته است. بنابراین در فلسفه مدرن غربی جهان به ماده و طبیعت تنزل یافته است، البته ما مخالف ماده و طبیعت هستیم؛ بلکه به قول علامه طباطبایی رئالیست هستیم، اما می‌گوئیم تنها ماده و طبیعت وجود ندارد، بلکه عوالم دیگری فراتر از ماده و طبیعت هم وجود دارند، لذا وجود هم وجود مادی صرف نیست و ورای این وجود مادی، وجود اقوی، بالاتر و ارشدی نیز وجود دارد.

هدف فلسفه مدرن غرب غلبه بر طبیعت و استثمار آن است، در حالی که هدف فلسفه اسلامی این است که انسان عالمی گردد، عقلی همچون عالم عینی، یا انسان عالم عقلی مشابه عالم عینی و همانند نظام کلی وجود شود. مهمترین رکن هویتی فلسفه اسلامی، نفی ماتریالیسم است. در دوره فلسفه مدرن ماتریالیسم جدید از سوی هابز در قرن هفدهم مطرح شد و در قرن هجدهم از سوی نویسندگان دائرة المعارف فرانسه پی‌گیری شد. پس از آن فوئرباخ و کارل مارکس ماتریالیسم مکانیکی و دیالکتیکی را طرح کردند.

بحث از یقین در فلسفه اسلامی دارای جایگاه والایی است و در فلسفه اسلامی هیچ کس در امکان حصول یقین و راه‌های رسیدن به آن قابل به انکار نشده است، اما در فلسفه مدرن غرب این موضوع با چالش مواجه شده و هم‌اینک نیز بحران شکاکیت در زمینه شناخت‌شناسی زنده و فعال است.

دکارت و ملاصدرا هر دو مبدع دو نظریه جدید بودند که آراء آنها به دو سرنوشت متضاد در تاریخ فلسفه انجامید. تلاش‌های مالبرانش، اسپینوزا و لایب‌نیس معروف به دکارتیزم‌ها برای حل تناقضات و مشکلات سیستم فلسفی دکارت از جمله مبحث نفس، منجر به فروپاشی مکتب دکارت و ایجاد مکاتب ماتریالیسم، ایدئالیسم و پدیدارشناسی در غرب گردید. در صورتی که استحکام فلسفی سیستم فلسفی ملاصدرا موجب شد علیرغم انتقادات متکلمین پس از وی نه تنها سیستم فلسفی او متلاشی نگردد، بلکه توسط فلاسفه پس از وی نظیر ملاهادی سبزواری، ملاعلی‌نوری، ملاعبدالله زنوزی و میرزاهمدی آشتیانی از عمق و گستردگی بیشتری برخوردار شود و حتی در قرن بیستم نحله فلسفه نوصدرایی پدیدار گردد.

حکمت نوصدرایی، حکمت زنده و پویایی است که در دوره معاصر شکل گرفته و در حال پاسخ دادن به مسائل فلسفی جدید و تنقیح و تنظیم جدیدی از اصول و آراء فلسفه اسلامی است. چهره شاخص حکمت نوصدرایی آقاعلی حکیم مدرس (معروف به زنوزی و مؤلف کتاب بدایع الحکم، اولین کتاب فلسفه تطبیقی فلسفه اسلامی و مدرن اروپایی به خصوص کانتی) علامه طباطبایی، آیت‌الله شهید محمدباقر صدر، آیت‌الله شهید مطهری، آیت‌الله دکتر شهید بهشتی، امام موسی صدر، علامه جعفری، دکتر مهدی حائری یزدی، آیت‌الله جوادی آملی و پروفیسور سید حسین نصر می‌باشند.